

میراث
حکمت
متعالیه
و عرفان
الهی

پاکت حکمت

نوشتاری از
حجة الاسلام والمسلمین احمد فربهی
استاد برجسته علوم معقول در حوزه علمیه قم

ضرورت تحصیل فلسفه‌ی وحی‌محور

۱. ضرورت حل مسائل هستی‌شناختی و زیربنایی
۲. ضرورت استفاده از روش‌های تعقلی محض
۳. ضرورت معیار قرار دادن وحی در موجودیت فلسفه
۴. ضرورت بررسی نظریات فلاسفه با حفظ اولویت‌ها
۵. ضرورت تنظیم متن و برنامه‌ی آموزشی

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ (النمل ۵۹)

ضرورت تحصیل فلسفه‌ی وحی محور

نوشتاری از:

حجه الاسلام و المسلمین احمد فربه‌ی

استاد برجسته حوزه علمیه قم

خلاصه؛

اندیشه‌های زیربنایی را باید حل کرد زیرا نوع زندگی و نظام‌های فردی و اجتماعی انسان، متوقف بر آنهاست و باید به گونه‌ای حل کرد که بتوان از آنها دفاع نمود و حتی الامکان بتوان به معرفتی تحلیلی دست یافت؛ هم‌چنین پس از پذیرش یک منبع خطاناپذیر، باید اندیشه‌های زیربنایی و روش‌های بررسی آن‌را بازخوانی و بازسازی نمود و در این راه باید به بررسی همه‌ی اندیشه‌ها و اندیشمندانی که سخنانشان تناسب موضوعی با اندیشه‌های زیربنایی ما دارد پرداخت؛ بدون شک این امر احتیاج به تنظیم نظامی آموزشی دارد.

کلید واژه‌ها؛

فلسفه، شریعت، اندیشه‌های زیربنایی، منبع خطاناپذیر، تعقلی محض.

مقدمه

از جمله موضوعات مهمی که از دیرباز ذهن اندیشمندان دین‌مدار را به خود مشغول نموده، ضرورت فلسفه و رابطه‌ی آن با شریعت است. در این نوشته‌ی مختصر، موضوع مذکور را تحت چند عنوان پیگیری می‌کنیم؛

(۱) ضرورت حل مسائل هستی‌شناختی و زیربنایی

(۲) ضرورت استفاده از روش‌های تعقلی محض

(۳) ضرورت معیار قرار دادن وحی در موجودیت فلسفه

(۴) ضرورت بررسی نظریات فلاسفه با حفظ اولویت‌ها

(۵) ضرورت تنظیم متن و برنامه‌ی آموزشی

برای اثبات ضرورت فلسفه، مباحث را به همین ترتیب عرضه می‌کنیم.

۱. ضرورت حل مسائل هستی‌شناختی

بررسی اندیشه‌های زیربنایی و هستی‌شناختی از چند جهت ضرورت دارد؛

جهت اول این که نوع زندگی و معناداری یا بی‌معنا بودن زندگی انسان، ریشه در اندیشه‌های زیربنایی شخص دارد؛ به عنوان مثال، هدف‌داری یا بی‌هدفی حیات انسان به زندگی او معنا می‌دهد پس معناداری حیات انسان ریشه در هدفمند بودن خلقت انسان دارد.

جهت دوم این است که تمام علوم عملی که نظام‌های حاکم بر زندگی انسان را سامان می‌دهد تحت تأثیر اندیشه‌های زیربنایی شکل می‌گیرند به عنوان مثال اگر کسی معتقد به جبر باشد، جامعه‌شناسی او نیز رنگِ جبرگرایانه می‌گیرد و نیز کسی که انسان را حیوانی مدرن بداند

– نه چیزی بیش از آن –، نظام سیاسی مطلوب را منحصر در تأمین امنیت و رفاه می‌داند؛ در مقابل، اگر کسی به سرشت متعالی انسان قائل باشد چنین باور دارد که وظیفه‌ی اصلی حاکمیت، تأمین شرایطی برای رشد ابعاد انسانی انسان است و در این بین باید به تأمین امنیت و رفاه نیز پرداخت. روشن است که جهت اول ناظر به شخصیت انسان و جهت دوم ناظر به علومی است که انسان، آن‌ها را برای زندگی خود تولید می‌کند.

از همین جا مشخص می‌شود که اندیشه‌های زیربنایی، حاکم بر سایر اندیشه‌هاست و اگر بخواهند جامعه‌ای را منفعل کنند اندیشه‌های زیربنایی آن جامعه را ویران می‌سازند لذا نظام و پایه‌ی یک دین و مکتب، یقین به مبانی و زیربناهای اوست؛ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «نِظَامُ الدِّینِ حُسْنُ الْيَقِينِ».^۱

بر این اساس حوزه‌های علمیه باید اهتمام بیشتری به بررسی اندیشه‌های زیربنایی داشته و نظام‌های آموزشی و پژوهشی منسجم‌تری فراهم آورند تا باورهای دینی، مستحکم‌تر و شفاف‌تر از پیش، به جامعه عرضه گردد.^۲

در اینجا لازم است به دو نکته اشاره شود؛

۱- برخی از اندیشه‌های زیر بنایی که در کتب حکمای اسلامی آمده، برای بعضی از عالمانی که احیاناً در زمینه‌های دیگری تخصص دارند، آشنا نیست، به همین جهت تصور می‌کنند این سخنان،

^۱ - تصنیف غرر الحکم روایت ۷۲۶؛ روایات دیگری نیز از امیرمؤمنان علیه‌السلام در این باب وارد شده که همگی بر نقش یقین در دین‌باوری و تدبیر تأکید دارد از قبیل؛ «۷۲۷ ثَبَاتُ الدِّينِ بِقُوَّةِ الْيَقِينِ ۷۲۹ عَلَيْكَ بَلْزُومُ الْيَقِينِ وَ تَجَنُّبُ الشَّكِّ فَلَيْسَ لِلْمَرْءِ شَيْءٌ أَهْلَكَ لِدِينِهِ مِنْ غَلْبَةِ الشَّكِّ عَلَى يَقِينِهِ (۴/۲۹۷)» روشن است که در این جا سخن در ضرورت یقین عقلی نیست بلکه سخن در اصل ضرورت یقین داشتن به باورهای زیربنایی است اما این که باید به چه شکلی باشد نکته‌ی دیگری است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

^۲ - بدون شک، برگزاری کلاس‌های مربوط به «اندیشه‌های زیربنایی» در «چرت‌آورترین» ساعت، نمی‌تواند نتیجه‌ی مطلوبی به دنبال داشته باشد.

گزاره‌های بی‌فائده‌ای است که از سرکشی‌های فکری حکماء و یا از فلسفه‌ی یونان ناشی شده^۳ در صورتی که همان معارف و یا ریشه‌هایی از آن و یا استلزامات همان معارف را می‌توان در آیات و روایات دینی یافت.^۴ البته شکی نیست که فلسفه‌ی اسلامی مانند هر علم دیگری مباحث زائدی نیز دارد که باید با شجاعت و فقاہت، همه‌ی آن مباحث را حذف کرد؛ هم‌چنان که مباحث بی‌فائده‌ای در علوم دیگری از قبیل علم اصول نیز وجود دارد که باید آن‌ها را حذف نمود.

۲- اندیشه‌های زیربنایی، نیاز به مبادی تصویری و تصدیقی خاصی دارند که برخی از آن‌ها از سنخ مباحث هستی‌شناختی است به همین جهت باید در علم فلسفه، آن‌ها نیز بررسی شوند تا بتوان به طور ریشه‌ای و علمی، به حل مسأله‌ای زیربنایی پرداخت؛ به عنوان مثال بحث اصالت وجود و یا تشکیک وجود از جمله مباحثی است که در تبیین توحید قرآنی - نفی یا اثباتا - تأثیر دارد به همین جهت چاره‌ای نیست مگر این که این سنخ مباحث طرح شود.^۵

۳- «بالجمله، فلسفه‌ی امروز حکمای اسلام را و معارف جلیله اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت دادن، از بی‌اطلاعی بر کتب قوم است - مثل کتب فیلسوف عظیم الشأن اسلامی، صدر المتألهین قدس سره، و استاد عظیم الشأن محقق داماد قدس سره، و تلمیذ بزرگوار او، فیض کاشانی قدس سره، و تلمیذ عظیم الشأن فیض، عارف جلیل ایمانی، قاضی سعید قمی قدس سره - و نیز از بی‌اطلاعی به معارف صحیفه الهیه و احادیث معصومین سلام الله علیهم است؛ پس، هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکمای اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته‌اند ... آداب الصلوة (آداب نماز) فصل ششم در شمه‌ای از تفسیر سوره مبارکه «توحید»، ص ۳۰۱.

۴- «این مسأله که وحدت حق وحدت عددی نیست، از اندیشه‌های بکر و بسیار عالی اسلامی است؛ در هیچ مکتب فکری دیگر سابقه ندارد، خود فلاسفه اسلامی تدریجاً بر اثر تدبیر در متون اصیل اسلامی بالخصوص کلمات علی علیه السلام به عمق این اندیشه پی بردند و آن را رسماً در فلسفه الهی وارد کردند. در کلمات قدما از حکمای اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی اثری از این اندیشه لطیف دیده نمی‌شود». مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶ (سیری در نهج البلاغه)، ص: ۴۰۰؛ برای توضیح بیشتر به کتاب (سیری در نهج البلاغه؛ بخش دوم. الهیات و ماوراء الطبیعه) مراجعه شود.

۵- مرحوم آقا جلال آشتیانی در تعلیقه‌ی بر شرح رساله‌المشاعر ص ۴۶ می‌گوید: «انکار اصالت وجود در عقلیات نظیر انکار ولایت کلیه‌ی علی بن ابی‌طالب (روحی له الفداء) در اعتقادات است، همان‌طور که منکر ولایت دچار زلت و انکار و چشم‌پوشی از کثیری از مسلمات کتاب و سنت می‌شود همین‌طور قائل به اصالت ماهیت دچار هفوات و تناقض‌گویی در بسیاری از موارد دقیقه از علمیات می‌شود که باید با ریسمان‌بازی ملائی و مکابره با مقتضای عقل مطلب را تمام نماید». در مقابل، مرحوم حائری مازندرانی در کتاب حکمت بوعلی سینا ج ۲ پاورقی ۳۵۳ چنین می‌گوید: «قول به اصالت وجود

ممکن است این سؤال در ذهن برخی از خوانندگان خطور کند که برای حل مسائل زیربنایی چه نیازی به فلسفه هست؟ چرا علم کلام نمی‌تواند این مسائل را حل کند؟

پاسخ این سؤال آن است که اگر علم کلام هم بتواند این مسائل را حل کند باید وارد حوزه‌ی مباحث هستی‌شناسی شود، پس نیازمند علم کلامی هستیم که همه‌ی مسائل هستی‌شناختی را - با تمام شاخ و برگ و ریشه‌هایش - بررسی کند، یعنی به همه‌ی ریشه‌های هستی‌شناختی و لوازم تحلیلی آن اشاره کند همانند کتاب «تجريد الکلام» و یا بسیاری از کتب کلامی دیگر که به همه‌ی مباحث زیربنایی اشاره کرده‌اند؛ اگر چه به برخی از مباحث زائد نیز پرداخته‌اند؛ مقصود ما از ضرورت علم فلسفه، ضرورت بررسی این‌گونه اندیشه‌ها به روشی است که قابلیت دفاع و اعتماد داشته باشد، اما این‌که نامش چه باشد مهم نیست.

در کلمات معصومین علیهم‌السلام نیز تأکیدات فراوانی بر حل اندیشه‌های زیربنایی آمده است.^۶

که مفتاح قول به وحدت وجود بلکه وحدت موجود است خطرناک‌ترین لطمه و سخت‌ترین ضربت به معرفت‌الله است، به خلاف اصالت مهیت که از این خطرات مصون و از این تصنعات فریبنده‌ی صوفیانه و شاعرانه بی‌نیاز و لبّ توحید و تمجید و لباب تقدیس و تنزیه است» این دو سخن - در عین فاصله‌ای که با هم دارند - هر دو حکم به ضرورت حل مسأله‌ی اصالت وجود می‌دهند.

۶- از هشام روایت شده که روزی معاویه ابن وهب از حضرت درباره‌ی رؤیت الهی مطلبی را پرسیدند که نشان می‌داد معاویه هنوز باور کامل به استحاله‌ی رؤیت حسی نسبت به خدا ندارد، امام علیه‌السلام ابتدا او را - نسبت به این‌که با گذشت چند دهه از عمر معاویه بن وهب، هنوز این مسأله را حل نکرده - توبیخ کردند سپس برای ایشان به تفصیل پاسخ را توضیح دادند؛ «عَنْ هِشَامٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ وَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَىِّ صُورَةٍ رَأَاهُ وَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَىِّ صُورَةٍ يَرَوْنَهُ فَتَبَسَّمَ ع ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعْيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ نِعْمِهِ ثُمَّ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ ثُمَّ قَالَ ع... ثُمَّ قَالَ ع إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِفْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ حَدُّ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ وَ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثَبَّتٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ مَوْصُوفٌ مِنْ غَيْرِ شَبِيهٍ وَ لَا مُبْطِلٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَادَةُ بِالنُّبُوَّةِ...و بعده معرفه الامام...».

۲. ضرورت کاربرد روش تعقلی محض درباره‌ی اندیشه‌های زیربنایی

جهات متعددی وجود دارد که کاربرد روش تعقلی و تحلیلی^۷ در حل اندیشه‌های زیربنایی را ضروری می‌کند؛

۱- برخی از این اندیشه‌ها ناظر به مبانی پذیرش یک مکتب و یا مکاتب آسمانی است، در نتیجه نمی‌توان آن‌ها را از طریق مقبولات دینی پذیرفت.

۲- روش تعقلی و تحلیلی چون منجر به تحلیل گزاره‌ها می‌شود انسان را به فهمی عمیق‌تر و در نتیجه به استحکامی بیشتر در باورها می‌کشانند خصوصاً اگر به وسیله‌ی توجهاتی عبادی، تبدیل به ایمان و یقین قلبی شده باشد.

۳- روش تعقلی و تحلیلی چون مبتنی بر علت تصدیق‌های واقعی - نه تعبیدی - است انسان را قادر به دفاع از اندیشه‌های خود می‌کند، به همین جهت قدرت دفاع شخص معتقد بالا رفته و تأثیر پذیری بی‌جای او کمتر می‌شود، مشروط بر این که بقیه‌ی شرایط نیز مراعات گشته باشد.

از نظر دینی نیز روش تعقلی و تحلیلی در اندیشه‌های زیربنایی مطلوب و بلکه ضرورت دارد؛

۱- راه و روش قرآن و معصومان - علیهم‌السلام - همگی مبتنی بر روش تعقلی بوده؛ این حقیقت را می‌توان از تأملی گذرا در آثار و حیانی دریافت نمود.^۸

^۷ - روش تحلیلی یعنی روشی که مبتنی بر تحلیل گزاره‌ها و کشف مناطهای باور به یک گزاره باشد مثلاً در سوره‌ی غافر آیه ۴۴ می‌فرماید: [وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ] در این آیه‌ی شریفه، قسمت «ان الله بصير بالعباد» تحلیل و مناط قسمت اول است.

^۸ - [الر كِتَابُ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ؛ یعنی حکیم و خبیر بودن، علت تصدیق است برای باور به این که آیات قرآن محکم و مفصل است.

۲- انتظاری که رهبران دینی و الهی از متدینان داشته‌اند این بوده که باورهای خود را به گونه‌ای یاد بگیرند که بتوانند از آن دفاع کنند در نتیجه باید به گونه‌ای اندیشه‌های زیربنایی را خواند که بتوان در مقابل غیر متدینان نیز استدلال کرد و آن‌ها را به پذیرش آن مبانی واداشت.^۹

اینک می‌توان به ضرورت یک علم عقلی که درباره‌ی اندیشه‌های زیربنایی بحث می‌کند اذعان کرد، حکماء اسلامی به چنین علمی «فلسفه» گویند.^{۱۰}

برخی از مخالفان فلسفه، بین «ماهیت فلسفه» و «موجودیت فلسفه»، تفکیک نمی‌کنند به همین جهت به جای این که با نظریات فلسفی به شیوه‌ای عقلی مخالفت کنند با علم فلسفه و فلسفه‌پژوهی مخالفت می‌کنند در صورتی که اگر کسی نظریات مطرح شده در فلسفه را قبول نداشته باشد باید با روش عقلی - که قابل دفاع باشد - آن نظریات را ابطال کند و هم‌چنان که انتظار دارد سخنان او شنیده شود باید انتظار داشته باشد که سخنان مخالفان او نیز شنیده شود به عنوان مثال اگر کسی وحدت وجود را قبول ندارد باید به روشی عقلی آن را ابطال کرده و در کنار آن، انتظار داشته باشد که براهین قائلان به وحدت وجود نیز مطرح شود.

۹- عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَاشْتِقَاقِهَا اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ قَالَ فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ... (هشام بن حکم از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی اسماء الهی و اشتقاق آن سؤالاتی را پرسید و حضرت به سؤالات او پاسخ دادند، سپس فرمودند: «أَفْهَمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمَّا تَدْفَعُ بِهِ وَتَنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَالْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ غَيْرُهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَقَالَ نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَتَبَّتْكَ يَا هِشَامُ قَالَ هِشَامُ فَوَ اللَّهُ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا» (کافی ج ۱ ص ۸۷ باب المعبود).

۱۰- مرحوم علامه طباطبائی در کتاب شیعه در اسلام «تفکر فلسفی» را چنین تعریف می‌کند: «برهان، حجتی است که مواد آن، مقدماتی حق (واقعی) باشند اگر چه مشهور یا مسلم نباشند و به عبارت دیگر قضایائی باشند که انسان با شعور خدادادی خود اضطراراً آن‌ها را درک و تصدیق می‌کند چنانکه می‌دانیم «عدد سه از چهار کوچک‌تر است» این گونه تفکر، تفکر عقلی است و در صورتی که در کلیات جهان هستی انجام گیرد مانند تفکر در مبدأ آفرینش و سرانجام جهان و جهانیان، تفکر فلسفی نامیده می‌شود» شیعه در اسلام ص ۵۷ (تحت عنوان «تفکر عقلی فلسفی و کلامی»).

۳. ضرورت معیار قراردادن وحی در موجودیت فلسفه

محتوای هر علمی حداقل سه جزء دارد که موجودیت آن علم را تشکیل می‌دهد؛

۱- موضوعاتی که درباره‌ی آن، سخن گفته می‌شود.

۲- مسائل و ادعایی که در آن، اثبات یا نفی می‌شود.

۳- مبادی و مقدماتی که به کمک آن، مسائل اثبات می‌شود.

پس از پذیرش یک منبعِ مصون از خطا، باید موجودیتِ فلسفه - حداقل در این سه جزء - متأثر از منابع و حیانی باشد و مسائل آن بر اساس گزاره‌های و حیانیِ مفروض‌الصدق بازخوانی و بازسازی شود و در این بازسازی، زوائد آن حذف و خطاها به کمک ارشادات منبعِ خطاناپذیر اصلاح و تعارضات حل شود^{۱۱} زیرا فرض این است که خودِ عقل به ضرورت پذیرش و خطاناپذیر بودن آن حکم کرده است.

بر اساس آنچه گفته شد، موجودیت فلسفه باید در چند چیز تحت تأثیر وحی باشد؛

۱. انتخاب موضوعات و مسائل و مبادی مورد بحث: به این معنا که وقتی می‌خواهیم مسأله‌ای فلسفی را بررسی کنیم و یا درباره‌ی موضوعی سخن بگوییم و یا از گزاره‌ای خاص به عنوان مبدا استفاده کنیم باید پژوهش‌های و حیانی مرتبط با آن، انجام گرفته باشد و اگر وحی درباره‌ی مسأله یا موضوعی چنین اظهار نظر کرد که مثلاً: «باید بحث شود» و یا «نباید بحث شود» و یا «این مسأله نفی و اثباتا در سعادت انسان تأثیری ندارد»، باید

^{۱۱} - قال الشَّيْخُ المَفِيدُ فِي «أَوَائِلِ المَقَالَاتِ»: (اتَّفَقَتِ الإِمَامِيَّةُ عَلَى أَنَّ العَقْلَ مَحْتَاجٌ فِي عِلْمِهِ وَنَتَائِجِهِ إِلَى السَّمْعِ وَ أَنَّهُ غَيْرُ مُنْفَكٍ عَنِ سَمْعِ نَبِيِّهِ العَاقِلِ عَلَى كَيْفِيَّةِ الاسْتِدْلَالِ، وَ أَنَّهُ لَا بَدَّ فِي أَوَّلِ التَّكْلِيفِ وَ ابْتِدَائِهِ فِي العَالَمِ مِنْ رَسُولٍ). العِدَّة، ج ۲، صَفْحَةُ ۶۳۶ (پاورقی)؛ مَرْحُومِ خَوَاجِه نِيز در تَجْرِيدِ مِی‌گوید: المَقْصِدُ الرَّابِعُ فِي النُّبُوَّةِ [بَعَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ] البَعَثَةُ حَسَنَةً، لَا شَتْمَالَهَا عَلَى فَوَائِدٍ؛ كَمُعَاذَةِ العَقْلِ فِيمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ اسْتِفَادَةُ الحُكْمِ فِيمَا لَا يَدُلُّ. تَفْصِيلُ این بحث نیازمند رساله‌ای مستقل است.

اعمال شود زیرا فرض این است که منبعِ خطاناپذیر که به شکل عقلی اثبات شده، چنین اظهار نظری کرده و معنا ندارد که فیلسوفی پیش‌فرض‌ها و مبادی خود - که یکی از آن‌ها خطاناپذیر بودن منبع مذکور است - را نادیده بگیرد.^{۱۲} مگر این که عقل به امری خلاف آن چه از وحی به ما رسیده حکم کند که در این صورت باید تعارضِ پیش‌آمده را برطرف نمود.

سخن مذکور هرگز به معنای «فلسفی نبودن» یا غلط بودن ایجاب یا سلب آن گزاره نیست بلکه تنها به این معناست که دلیلی عقلانی در طرح آن وجود ندارد لذا طرح آن مسأله، عاقلانه نیست مگر این که جهات دیگری اولویت یا ضرورت آن را ایجاب کند.^{۱۳}

^{۱۲} - این مطلب در روایات فراوانی مورد تأکید قرار گرفته است «فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَاتَّقَمَّ بِهِ وَاسْتَضِيَّ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ص وَ أَيْمَةُ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلَّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ». خ ۹۱ نهج‌البلاغه حضرت در ادامه‌ی خطبه چنین می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنْ افْتِحَاكِ السَّدِّ الْمَضْرُوبَةِ ذُو الْغُيُوبِ الْإِفْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَى تَرْكَهُمْ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».

هم‌چنین در کلام دیگری از امام باقر علیه‌السلام چنین آمده است: «إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكَوا عِلْمَ مَا وَكَّلُوا بِهِ وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا كَفَّوهُ حَتَّى انْتَهَى كَلَامُهُمْ إِلَى اللَّهِ فَتَحَيَّرُوا حَتَّى إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ يُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى تَاهُوا فِي الْأَرْضِ [الكافي (ط - الإسلامية) ج ۱ ص ۹۲ باب النهي عن الكلام في الكيفية ...]؛ مرحوم علامه‌ی طباطبائی نیز همین روایت را در المیزان ج ۵۳/۱۹ آورده‌اند؛ هم‌چنین در روایت دیگری چنین آمده: «فَإِنَّهُمْ تَرَكَوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ وَ تَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ. بحار الأنوار ج ۲، ص ۱۳۸.

هم‌چنین در حدیث دیگری چنین آمده: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَ تَقُولُ وَيْلٌ لَأَصْحَابِ الْكَلَامِ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع - إِنَّمَا قُلْتُ وَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكَوا مَا أَقُولُ وَ ذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ».

^{۱۳} - مانند بحث از اصالت وجود یا ماهیت و یا سایر مباحثی که می‌تواند در سرنوشت یکی از مباحث زیربنایی مؤثر باشد و یا انگیزه‌های ضروری دیگری آن را ایجاب کرده است.

۲. صحت و سقم نتایج: پس از اثبات خطاناپذیر بودن یک منبع وحیانی، دیگر نمی‌توان نسبت به ادعاها و استدلال‌های آن منبع، بی‌تفاوت بود زیرا آن‌چه به طور «قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلالة» به دست فیلسوف رسیده، باید مورد پذیرش او قرار گیرد و در صورت تعارض ظاهری بین داده‌های عقلانی و داده‌های وحیانی، باید راه حل آن تعارض را بیابد زیرا بر اساس پیش‌فرض‌های پذیرفته شده، گزاره‌های وحیانی - با فرض وحیانی بودن - خطاناپذیرند و چون جمع بین متناقضان در واقعیت خارجی محال است پس باید یکی از آن‌دو، حق باشد و یا وجه تناقض آن‌ها بر طرف شود و روشن است که با نادیده گرفتن گزاره‌های وحیانی و عدم پژوهش در آن زمینه، نمی‌توان تعارضات را منتفی دانست و از سوی دیگر، مقدمات عقلی اثبات یک منبع وحیانی، او را به رجوع و تأمل در وحی الزام می‌کند، به همین جهت باید از وحی برای سعادت خود و انسان‌ها بهره‌مند شد؛ در غیر این صورت برای اشتباهات و انحرافات خود و دیگران حجتی عقلانی نخواهیم داشت.^{۱۴}

^{۱۴} - مرحوم ملاصدرا در کتاب مفاتیح الغیب ص ۳۳۳ می‌گوید بسیاری از حکماء و عده‌ای از متکلمان، درباره‌ی صفات الهی و رابطه‌ی آن با ذات به اشتباه افتاده‌اند و معنای جمله‌ی حضرت امیر علیه‌السلام که فرمودند: «و کمال توحیده نفی الصفات عنه» را نفهمیدند؛ سپس درباره‌ی ضرورت اخذ معارف توحیدی از مشکات نبوت چنین می‌گوید: «فانظر إلى هذه العقلاء كيف صارت عقولهم صرعى و بصائرهم حولى و عيونهم عمشاء و أمّا سادات هذه الطريقة و خزنة أسرار الوحدة و علماء علم الربوبية الذين يقتبسون أنوار المعرفة من مشكاة النبوة و إعلام الله و تعریفه و تنبيهه فهم يعلمون بالحق و بهتدون و ليس لغيرهم نصيب مما رزقهم الله خاصة و لا لهم رخصة من الشارع و لا إذن من قبل الله فى كشف ذلك لغيرهم» هم‌چنین مرحوم ملاصدرا می‌گوید درباره‌ی مباحث نفس هر چه فلاسفه بحث کرده‌اند نتوانسته‌اند آن را حل کنند سپس علتش را چنین ذکر می‌کند: «اذ لا يستفاد هذا العلم إلا باقتباس من مشكاة النبوة و التتبع لأنوار الوحي و الرسالة و مصابيح الكتاب و السنة الواردة فى طريق أئمتنا أصحاب الهداية و العصمة عن جدهم خاتم الأنبياء عليه أفضل صلوات المصلين و على سائر الأنبياء و المرسلين» العرشية، ص: ۲۳۵؛ هم‌چنین مرحوم ملاصدرا درباره‌ی مسائل اختلافی بین حکماء می‌گوید در این گونه از مسائل باید به مشکات نبوت رجوع کرد سپس می‌گوید اگر حکماء می‌توانستند بدون رجوع به وحی، اندیشه‌های زیربنایی را حل کنند دیگر نبوت و آمدن وحی ضرورتی نداشت؛ «و لما وقعت الحاجة إلى بعثة الأنبياء فعلم أن هذه المسائل لا تحصل إلا باقتباس الأنوار من مشكاة النبوة و التماس فهم الأسرار من باطن الولاية» العرشية، ص: ۲۸۷.

این عبارات، تنها دسته‌گلی است از دامن‌دامن شکوفه‌هایی که مرحوم ملاصدرا در کتبش آورده و اگر سخن به درازا کشیده نمی‌شد، عبارت‌های دیگر ایشان و سایر حکماء و عرفا که در این باب، داد سخن سر داده‌اند را ذکر می‌نمودیم.

از سوی دیگر اگر فیلسوفی باورش بر این باشد که وحی در خصوص اندیشه‌های زیربنایی به شکل «عقلی - تحلیلی» پیش رفته و باورهای دینی خود را در قالبی «فلسفی» ارائه کرده و در عین حال شخص مذکور، از این نقش «تعلیمی و تفهیمی» وحی بهره‌مند نشده و گرفتار خطاهای زیربنایی گردد، نمی‌توان او را در این اشتباهات معذور دانست، به همین جهت تکمیل پژوهش‌های وحیانی در بررسی نتایج فلسفی ضرورت دارد.

۳. بررسی نظریات و رویکردهای اندیشمندان: معمولاً در هیچ علمی همه‌ی نظریات و رویکردها بحث نمی‌شود بلکه بر اساس اولویت‌هایی که برای صاحبان آن علم وجود دارد، به برخی از اندیشه‌ها پرداخته و برخی دیگر به خوانندگان واگذار می‌گردد. پس از پذیرش منبع وحیانی، برخی از اندیشه‌ها برای فیلسوف متدین مهم و برخی دیگر غیر مهم می‌شوند؛ این اهمیت ممکن است اثباتی یا سلبی باشد به این معنا که گاه اثبات یک نظریه و گاه سلب آن، برای فیلسوف متدین اهمیت پیدا می‌کند؛ به عنوان مثال سخنان نهیلیست‌ها، برای فیلسوفان متدین مهم است اما نه از آن جهت که نظریات آنان را پذیرفته‌اند بلکه از این جهت که در تقابل صریح با تلقیات وحیانی قرار دارد و به طور طبیعی برای دفاع از حقیقت دین و باورهای آن، باید آن نظریات را نقد نمود.

۴. ضرورت تنظیم متن و برنامه‌ی آموزشی

بعضی از افراد چنین تصور می‌کنند که حل اندیشه‌های زیربنایی خوب و لازم است اما این که متنی آموزشی نوشته شود و رشته‌ای تخصصی شکل بگیرد لازم نیست!

این نگرش نمی‌تواند قابل قبول باشد زیرا حل اندیشه‌های زیربنایی همانند سایر علوم مورد نیاز انسان، باید در قالب «تعلیم و تعلم» شکل بگیرد تا به نتایج مطلوب دست یابد و تعلیم و تعلم، نیاز

به تهیه متن آموزشی و تربیت استادانی توانا دارد؛ متأسفانه عده‌ای از متدینان که گاه از اهل علم نیز می‌باشند اهمیتی که برای احکام فقهی قائلند برای اندیشه‌های زیربنایی قائل نیستند به همین جهت برای پژوهش و انتشار احکام فقهی، نظام‌های منسجم آموزشی فراهم می‌آورند اما چون احساسشان این است که آموزش و پژوهشِ اندیشه‌های زیربنایی، نیاز به نظام منسجم ندارد اهمتامی نسبت به فراهم آوردن آن به خرج نمی‌دهند.

عامل دیگری که موجب عدم اهتمام به این امر شده این است که برخی تصور می‌کنند معارف اعتقادی ما، مطالب چندان عمیقی نیست و نیاز به نظام آموزشی خاصی ندارد و گاهی هم تصور می‌کنند که انسان، توانائی حل این امور را ندارد به همین جهت اگر به دنبال آن نرود بهتر است و گاهی هم تصور می‌کنند که این مسائل چون خطر خیزند پس بهتر است خیلی با آن‌ها دست و پنجه نرم نکرد زیرا این گونه مسائل، اموری نیستند که تأمل در آن عاقبت خوشی به دنبال خود داشته باشد!

روشن است که هیچ‌یک از این دغدغه‌ها را نمی‌توان دغدغه‌های منطقی دانست زیرا اگر تحصیل امری لازم باشد، باید به دنبال آن رفت و اگر خطراتی نیز به همراه دارد باید تلاش کرد تا خطرات آن را کم نمود و صرف خطرناک بودن نمی‌تواند مجوزی بر ترک امور لازم باشد هم‌چنان که تفسیر به رأی و فتوای به غیر علم و در خدمت شیطان و اهل دنیا قرار گرفتن، مجوزی بر ترک «تفقه دینی» نمی‌شود.

نکته‌ی مهم دیگری که باید بدان توجه نمود، آسان‌سازی اندیشه‌های اسلامی برای همه‌ی اقشار جامعه است؛ متأسفانه اندیشمندانی که اندیشه‌های انحرافی و اشتباه دارند، افکار خود را در قالب رُمان و سایر قالب‌های هنری ریخته و به خورد کودکان و نوجوانان و اقشار مختلف جامعه

می‌دهند اما متفکران دینی که از پشتوانه‌ی وحیانی برخوردارند نسبت به این امور اهتمام کافی ندارند.

۵. ضرورت بررسی نظریات فلاسفه با حفظ اولویت‌ها

پس از این‌که گفته شد فلسفه - به معنای مباحث عقلی و تحلیلی درباره‌ی کلیات جهان هستی - ضرورت دارد و نیز ضرورت دارد که پس از پذیرش یک منبع وحیانی، موجودیت فلسفه را تحت تأثیر آن منبع وحیانی قرار دهیم و مشخص شد که باید نظامی آموزشی و پژوهشی در این زمینه داشته باشیم اینک لازم است به این نکته اشاره شود که بررسی اندیشه‌ی فلاسفه‌ی گوناگون - هرچند غیر دینی- با حفظ اولویت‌های پژوهشی ضرورت دارد.

چند امر این ضرورت را اقتضاء می‌کند؛

۱. نقد و بررسی نظریات باطل: برای نقد و بررسی نظریات باطل چاره‌ای جز دیدن آن نظریات نیست، باید آن‌ها را خواند و بررسی کرد تا بتوان پاسخی مناسب داد و نظریه‌ی حق را اثبات نمود.

۲. تقویت قول صحیح: هنگامی که نظریات اندیشمندان مختلف بیان شود و در کنار آن نظریات، نظریه‌ی صحیح همچون خورشیدی بدرخشد و یا تفوق آن بر دیگر نظریات مشخص گردد، پذیرش آن نظریه راحت انجام می‌شود و می‌توان با این برخورد، حق و نمادهای حق را بهتر و بیشتر گسترش داد.

۳. مقبولیت در مجامع علمی: هنگامی که نظریه‌ای در مجامع علمی عرضه می‌گردد، برای ارزیابی و میزان توجه به آن، مؤلفه‌های گوناگونی لحاظ می‌شود؛ یکی از آن‌ها «کامل بودن تحقیقات و کافی بودن تبعات» است به همین جهت اگر اندیشه‌ی اندیشمندان،

پژوهش شده باشد می‌توان نظریه‌ی خود را منتشر و در مجامع علمی به دیگران قبولاند و یا زمینه‌ی مقبولیت آن را فراهم نمود. این کار در کتاب‌هایی نظیر مجمع‌البیان و کتاب الخلاف و الانتصار و امثال آن اعمال شده است.

۴. **کشف حقیقت و تصحیح فهم‌ها:** هنگامی که اندیشه‌ی اندیشمندان گوناگون بررسی می‌شود گوه‌رهایی که هر کدام از آن اندیشمندان سفته‌اند به دست می‌آید و این امر موجب کشف لغزشگاه‌ها نیز می‌شود.^{۱۵}

تذکر این نکته ضروری است که پرداختن به نظریات اندیشمندان، نباید ما را از غرض اصلی که همان بررسی اندیشه‌های زیربنایی به کمک تبیین‌های وحیانی است باز دارد هم‌چنان که مخالفت با فلسفه و عرفان نباید آن‌چنان مخالفان را مشغول کند که از تفقه دینی و تبیین گزاره‌های وحیانی غفلت بورزند.^{۱۶}

^{۱۵} - روایات فراوانی در این زمینه داریم از آن جمله؛

امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمودند: **من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء** یعنی هر کدام به نظریات مختلف روی آورد خطاگاه‌ها را شناسائی می‌کند پس هنگامی که نظریات مختلف بررسی شد به طور طبیعی خطاهایی که اندیشمندان و یا خود پژوهش‌گر مرتکب شده مشخص می‌گردد.

و نیز فرمودند: **من کشف مقالات الحكماء انتفع بحقائقها** یعنی هر کس گفتار حکیمان را بررسی و آشکار کند از حقایقی که در آن گفتارها وجود دارد بهره‌مند می‌شود.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرمودند **حق علی العاقل ان یضیف الی رأیه رأی الحكماء و یضم الی علمه علوم العقلاء** یعنی بر انسان عاقل فرض و حق است که رأی حکماء را به رأی خود و علوم عقلاء را به علم خود بیافزاید.

^{۱۶} - مرحوم ملاصدرا بیش از آثار فلسفی‌اش کتب تفسیری و شرح روایات دارد، بسیاری از بزرگان حکمت نیز به همین کیفیت بوده و هستند برخی از مخالفان فلسفه - همانند مرحوم علامه‌ی مجلسی - نیز همه‌ی عمرشان را در شرح و تبیین آثار معصومین علیه‌السلام گذراندند، ما نیز باید از این بزرگان درس بگیریم و مقصد اصلی خود را تبیین معارف اهل بیت علیه‌السلام قرار دهیم چه مخالف فلسفه و چه موافق.

پالتوومک

حواشی حکمت متعالیه و فلسفه الهیه

H j k m a t B o o m

حواشی حکمت متعالیه و فلسفه الهیه